تحلیل ظاهر وباطن قرآن

نکو نام، جعفر

چکیده

ظاهر و باطن در اصل لغت، مأخوذ از ظهر و بطن و به ترتیب به معناى پشت و شکم است و به معناى آشکارى و پنهانى نیز به کار رفته است. در حدیث، ظاهر قرآن، مصادیق اولیّه آیات و باطن قرآن، مصادیق بعدى آنها خوانده شده است. غالیان باطن قرآن را ولایت ائمه و برائت از نواصب، و متصوفه باطن قرآن را حالات نفس دانسته‏اند. علامه طباطبائى بواطن قرآن را معانى طولى آیات- که رابطه مثل و ممثلى با یکدیگر دارند- به شمار مى‏آورد؛ اما در تحلیل عقلى به نظر مى‏رسد، مانعى نیست که کلیه معانى التزامى آیات را باطن قرآن تلقى کرد؛ اعم از آنکه رابطه مثل و ممثلى با یکدیگر داشته باشند یا نداشته باشند، در این مقاله، مباحث فوق به تفصیل آمده است.

کلید واژه‏ها: ظاهر و باطن، غلات، متصوفه، علامه طباطبائى، معانى‏التزامى.

1) مقدمه

ظاهر و باطن یکى از مباحث دلالى قرآن به شمار مى‏رود. در این مبحث از دلالتهاى طولى قرآن سخن به میان مى‏آید؛ یعنى دلالتهاى که هر یک در طول دیگرى قرار دارد ویکى از دیگرى قابل استنباط است.

به نظر مى‏رسد، موضوع ظاهر باطن داشتن قرآن نخست در احادیث نبوى و اقوال صحابه وروایات ائمه علیهم‏السلام مطرح شد؛ سپس در اقوال غلات و متصوفه و عرفا ملاحظه گردید. البته هر گروه معناى خاصى را از آنها اراده کرده‏اند که عنایت بدان به فهم روشنتر موضوع کمک مى‏کند؛ مع‏الوصف فصل‏الخطاب، تحلیل عقلى آن است که در این مقاله بدان پرداخته مى‏شود.

2) ظاهر و باطن در لغت

ظاهر و باطن در لغت ماخود از ظهر و بطن است و آندو در اصل بر اعضاى بدن - یعنى به ترتیب بر پشت و شکم- اطلاق مى‏شده است؛ سپس نظر به دو وصف مشهور هر یک- یعنى سختى و آشکارى پشت و نرمى و پنهانى شکم- به اشیاى دیگر نیز که در یکى از آن اوصاف مشترکند، اطلاق گردیده است.

راغب اصفهانى درباره ظَهْر گوید: «ظَهْر همان عضو [معروف، یعنى پشت] است و جمع آن ظُهور مى‏باشد... آن براى [بخش] ناپیداى زمین به عاریت گرفته شده، [بدان[ ظهرالارض گفته‏اند و [درمقابل آن [بطن‏الارض... رجلٌ مُظْهَر [یعنى:آدمى[ سخت‏پشت... و ظَهَرَ علیه؛ [یعنى] بر او چیره شد... و ظَهَرَالشى‏ء: در اصل [به] این [معنا] است که چیزى بر روى زمین واقع شده، پنهان نباشد و بَطَنَ [الشى‏ءٌ [هنگامى است که در دل زمین واقع گردیده، پنهان باشد؛ زان پس در مورد هر [چیز] آشکارى که با بینایى یا بینش درک‏شدنى باشد، به کار رفته است... و دانش ظاهر و باطن گاهى بر معرفتهاى آشکار و معرفتهاى پنهان، و گاهى بر علوم دنیوى و علوم اخروى اطلاق مى‏شود... و [در] «نِعَمَهُ ظاهرةً و باطنةً» مراد از [نِعَمِ [ظاهر، آنهایى است که بر آن آگاهى مى‏یابیم و از [نِعَمِ] باطن، آنهایى است ما آنها را نمى‏دانیم»[1].

نیز درباره بطن گوید: «اصل بطن همان عضو [معروف، یعنى شکم] است و جمع آن بُطون مى‏باشد... بطن در هر چیز مقابل ظهر است... و به هر نهانى بطن و به هر پیدایى ظهر گویند... [نیز] به هر چه با حس درک شود، ظاهر و به هر چه از آن پنهان باشد، باطن گویند»[2].

3) ظاهر و باطن در حدیث

متأسفانه اغلب روایاتى که متضمن شرح ظاهر و باطن قرآن است، از سوى غلات نقل شده که به دروغگویى و جعل حدیث متّهمند؛ لذا بیشتر روایات این باب را نمى‏توان به ائمه علیه‏السلام نسبت داد. آنچه در خصوص ظاهر و باطن قرآن با اطمینان مى‏توان به ائمه علیهم‏السلام نسبت داد، این است که به نظر آن بزرگواران ظاهر قرآن عبارت از همان مصادیق اوّلیه و باطن قرآن عبارت از مصادیق جاریه آن است. این معنا بوضوح از روایات صحیح قابل تحصیل است. مراد از مصادیق اوّلیه قرآن اشخاصى هستند که قرآن درباره آنها سخن گفته است و مقصود از مصادیق جاریه اشخاصى هستند که همسان آنان‏اند. یکى از آن روایات چنین است:

- عن حمران بن أعین قال: سألت أباجعفر علیه‏السلام عن ظَهْرِ القرآنِ وَ بَطْنِهِ فقال: ظَهْرُهُ الذین نَزَلَ فیهم القرآنُ، و بطنُهُ الذین عَمِلُوا بأعمالهم؛ یجرى فیهم مانَزَلَ فى اُولئک (حمران‏بن‏أعین‏گوید: از امام باقر علیه‏السلام درباره ظاهر و باطن قرآن پرسیدم. فرمود: ظاهرش کسانى هستند که قرآن درباره آنان نازل شده و باطنش کسانى هستند که مانند آنان عمل کرده‏اند؛ آنچه در مورد آنان نزول یافته، در مورد اینان [نیز] جارى است)[3].

شایان ذکر است که باطن قرآن در برخى روایات بر تأویل قرآن اطلاق شده است و البته تأویل قرآن چیزى جز همان مصادیق جاریه آن نیست. در این خصوص عنایت به حدیث ذیل در خور اهمیّت است:

- عن فُضَیْلِ بن یسار قال: سألت أباجعفر علیه‏السلام عن هذه الروایة: «ما مِن القرآنِ آیةٌ إلّا ولها ظهرٌ و بطنٌ» فقال: ظهرُه تنزیلُه و بطنُه تأویلُه: منه ما قد مضى و منه ما لم یکن. یجرى کما یجرى الشمس والقمر؛ کلّما جاء تأویل شى‏ء منه على الاموات کما یکون على الاحیاء (فضیل‏بن‏یسارگوید: از امام باقر علیه‏السلام راجع به این روایت پرسیدم که «هیچ‏آیه‏اى از قرآن نیست مگر آنکه ظاهر و باطنى دارد» فرمود: ظاهر قرآن آن است که نازل شده و باطنش آن است که بدان بر مى‏گردد. برخى از موارد برگشتش آمده و برخى نیامده است. این موارد برگشت همچنانکه خورشید و ماه در جریان است، جریان دارد. هرگاه موارد برگشت آیه‏اى بیاید، همان [حکمى] بر زندگان است که بر مردگان بوده است) [4].

خاطرنشان مى‏سازم که راویان این دو حدیث موثقند.

4) ظاهر و باطن در نظر غلات

غالیان یا گزافه‏گویان فرقه‏هایى بودند که اغلب در عصر صادقین علیه‏السلام در میان شیعه پدید آمدند. آنان ائمه علیه‏السلام را تا حدّ الوهیت بالا بردند و همه احکام دین را در ولایت آن بزرگواران خلاصه کردند؛ بر این اساس ظواهر قرآن را تعطیل کردند و آنها را اشاراتى به ائمه علیه‏السلام یا خلفا دانستند.

سعدبن‏عبدالله اشعرى در خصوص یکى از فِرَق غلات به نام خطابیه گوید: «واجباتى را که خداى تعالى واجب ساخته، اشخاصى خواندند که به معرفت و ولایت آنان دستور داده شده است و معاصى را اشخاصى دانستند که به برائت از آنان و لعن کردن آنان و دورى گزیدن از آنان امر شده است و یکى از آیاتى را که تأویل کردند، «یریدالله لیخفّف عنکم» [4/27] بود. گفتند: بواسطه ابوالخطاب به ما تخفیف داده شده است و بندها و بارها از ما برداشته شده است. مراد آنان نماز، زکات، حج، روزه و همه اعمال بود؛ بر این اساس هر که به رسول پیامبر، امام معرفت داشته باشد، آنها از[دوش] او برداشته شده؛ لذا رواست که هر چه دوست داشت، انجام دهد» [5].

همو درباره آن فرقه افزاید: «آنان پنداشتند، همه واجباتى را که خداوند بر بندگانش واجب ساخته و پیامبرش مقرر داشته، ظاهر و باطنى دارد، و همه آنچه از کتاب و سنت در ظاهر با آنها بندگان را به بندگى خوانده است، [بواقع] مثلهایى است که زده شده و در تحت آنها معناهایى است که عبارت از بطون آنهاست و به آنها باید عمل کرد و رهایى در آنهاست؛ ولى عمل به ظاهر آنها موجب هلاکت است و مایه عذاب ادنى. خداوند بدان گروهى را عذاب کرده و گرفتار ساخته است تا بدان هلاک شوند؛ زیرا حق را نشناختند و بدان عقیده پیدا نکردند و ایمان نیاوردند»[6].

حاصل مطلب آنکه به عقیده غلات باطن واجبات، ولایت ائمه علیه‏السلام و باطن محرمات، برائت از خلفاست. گفتنى است این معنا در پاره‏اى از روایاتى نیز که غلات به نام ائمه علیه‏السلام جعل کرده‏اند، آمده است. براى نمونه روایات ذیل قابل ملاحظه است:

- عن محمدبن منصور قال: سألت عبدا صالحا عن قول الله تبارک و تعالى «انماحرّم ربّى الفواحش ماظهر منهاو ما بطن» [الأعراف 33] فقال: إن القرآن له ظهر و بطن فجمیع ما حُرّم فى‏الکتاب هوالظاهر، والباطن من ذلک ائمه الجور، و جمیع ما اُحلّ فى الکتاب هوالظاهر والباطن من ذلک ائمه الحق (محمدبن‏منصور گوید: از امام کاظم علیه‏السلام راجع به آیه «انماحرّم ...» [اعراف 33] پرسیدم. پاسخ داد: قرآن ظاهر و باطنى دارد. همه آنچه در قرآن حرام شمرده شده، ظاهر است و باطن آن پیشوایان ستم است و همه آنچه در قرآن حلال گردانیده شده، ظاهر است و باطن آن پیشوایان حق است)[7].

به نظر مى‏رسد، راوى این حدیث محمدبن‏منصور کوفى باشد که کشى وى را متهم به غلو و تفویض دانسته است[8].

- داود بن‏کثیر قال: قلت لأبى عبدالله علیه‏السلام : أنتم الصلاة فى کتاب الله عزوجل و أنتم الزکاة و أنتم الحج؟ فقال: یا داود! نحن‏الصلاة فى کتاب الله عزوجل و نحن الزکاة و نحن الصیام و نحن الحج و نحن الشهر الحرام و نحن البلدالحرام و نحن کعبة‏اللّه و نحن قبلة‏اللّه و نحن وجه اللّه. قال الله تعالى: «فأینما تولّوا فثمّ وجة‏اللّه» [البقره115] و نحن الآیات و نحن البینات، و عدوّنا فى تاب الله عزوجل الفحشاء و المنکر و البغى و الخمر و المیسر والانصاب و الأزلام و الأصنام و الأوثان و الجبت و الطاغوت و المیتة والدّم ولحم الخنزیر (داودبن‏کثیر گوید: از امام صادق پرسیدم: [آیا] شما در کتاب خداى عزوجل همان نماز و زکات و حج هستید؟ پاسخ داد: اى داود! ما در کتاب خداى عزّوجل همان نماز و زکات و روزه و حج و ماه حرام و سرزمین محترم و کعبه خدا و قبله خدا و روى خداییم. خداى تعالى فرمود: به هر جا روى کنید، همانجا روى خداست» ما نشانه‏ها و دلایل روشن هستیم و دشمن ما در کتاب خداى عزّوجل همان [عمل] زشت و ناپسند و ستم و باده و قمار و بت‏هاى نصبى و تیرهاى شرط‏بندى و بتان سنگى و غیرسنگى و خدایان و طغیانگران و مرده و خون و گوشت خوک است)[9].

آورده‏اند که داودبن‏کثیر رقى- راوى حدیث مذکور- را غلات از بزرگان خود برشمرده و احادیث غلوآمیزى از او روایت کرده‏اند[10].

روشن است چنین باطنى که هرگز از ظاهر قرآن بر نمى‏آید، پذیرفتنى نیست و روایت ذیل هر چند راویان آن مجهول الحال هستند، ولى نظر به اینکه از مضمون مدلل و معقولى برخوردار است، مؤید این نظر است:

- عن الحمّادى رفعه الى أبى عبداللّه علیه‏السلام أنّه قیل له: رُوى أنّ الخمر والمیسر والانصاب والأزلام رجال، فقال؛ ما کان اللّه عزوجل لیخاطب خلقه بما لایعلمون (حمّادىمرفوعا از امام صادق علیه‏السلام آورده که به آن حضرت عرض کردند: روایت کرده‏اند که باده و قمار و بتان نصب شده و تیرهاى شرط‏بندى عبارت از اشخاصى هستند. فرمود: خداى عزّوجل به آفریدگانش چیزى نمى‏گوید که نفهمند)[11].

روایت ذیل نیز که راویان موثق آن را روایت کرده‏اند، عقیده باطل غلات را رد مى‏کند:

- داودبن‏فرقد قال: قال ابوعبداللّه علیه‏السلام : لاتقولوا لکل آیة هذه رجل و هذه رجل! من القرآن حلال و منه حرام، و منه نبأما قبلکم و حکم ما بینکم و خبر ما بعدکم (داودبن‏فرقد گوید: امام صادق علیه‏السلام فرمود: براى هر آیه‏اى نگویید: این فلان کس است و این بهمان کس! بخشى از قرآن حلالهاست و بخشى دیگر حرامها و پاره‏اى خبر پیشینیان است و[پاره‏اى دیگر] احکام امورى است که میان شما روى مى‏دهد و [پاره‏اى دیگر[ گزارش پسینیانتان است)[12].

چنانکه از برخى روایات بر مى‏آید، ولایت ائمه علیهم‏السلام یکى از مهمترین فرایض دین اسلام است] 13]؛ لکن این ایجاب نمى‏کند که ظواهر فرایض دیگر نیز به ائمه علیهم‏السلام تأویل شود. در این خصوص عنایت به روایت ذیل مناسب مى‏نماید.

- حفص المؤذّن قال: کتب ابوعبدالله علیه‏السلام الى أبى الخطاب: بلغنى أنّک تزعم أن الخمر رجل و أنّ الزنا رجل و أنّ الصلاة رجل و أن الصوم رجل، لیس کما تقول. نحن أصل الخیر و فروعه طاعة الله، و عدّونا أصل الشر و فروعه معصیة الله. ثم کتب: کیف یطاع من لایُعرف؟ و کیف یُعرف من لایطاع (حفض مؤذن گوید: امام صادق علیه‏السلام به ابوالخطاب نوشت: به من خبر رسیده است که تو مى‏پندارى باده فلان کس است وزنا بهمان کس، و نماز فلان کس و روزه بهمان کس. اینچنین که مى‏گویى، نیست. ما اصل خوبیها هستیم و فروعش فرمانبردارى از خداست و دشمن ما اصل بدیهاست و فروعش نافرمانى خداست. پس از آن افزود: چگونه کسى را که نمى‏شناسند از او فرمانبردارى کنند، و چگونه از کسى فرمانبردارى کنند که او را نمى‏شناسند[14].

گفتنى است همین حدیث را بشیر دهّان نیز از آن حضرت روایت کرده است [15]. اگر چه حفص و بشیر هر دو مجهول الحال هستند؛ لکن تعدد طریق احتمال جعل حدیث را زایل مى‏سازد.

شایان ذکر است متن این حدیث مشکلاتى دارد؛ از جمله اینکه میان ائمه و طاعت یا دشمن ائمه و معصیت سنخیتى وجود ندارد که یکى به منزله اصل و دیگرى به منزله فرع قلمداد شود و دیگر اینکه میان فروع و خبرش تناسبى نیست؛ زیرا لازم بود خبرش جمع باشد؛ نه مفرد. در خصوص مشکلات مذکور دو احتمال وجود دارد:

یکى آنکه «طاعة» جمع طائع یا طَیّع باشد؛ چنانکه «سادة» جمع سیّد و «قادة» جمع قائد و «صاغة» جمع صائغ است؛ بر این اساس معناى حدیث چنین مى‏شود که ما اصل حق هستیم و فروع حق طائعون، یا طیّعون- یعنى فرمانبرداران- خدایند؛ امّا این احتمال ضعیف است؛ زیرا «معصیة» را که در جمله دیگر حدیث است، نمى‏توان اینچنین توجیه کرد، و دیگر آنکه «طاعة» اسم جنس باشد؛ لذا مراد عموم طاعات باشد. با این توجیه سنخیت میان «معصیة» و «عدوّنا» نیز روشن مى‏شود. با این احتمال باید قبل از «نحن» و «عدونا» لفظ ولایت را در نظر گرفت [17].

ناگفته نماند که این دو احتمال با فرض این است که متن حدیث عین لفظ معصوم علیه‏السلام باشد؛ لکن مقایسه متن روایت حفص با متن روایت بشیر و ملاحظه اختلافات پاره‏اى از الفاظ آندو این فرض را تضعیف مى‏سازد. اختلافات متن روایت بشیر با متن روایت حفص چنین است: 1- جمله «الزنا رجل» بر جمله «الخمررجل» مقدّم شده است. 2- بجاى «الصوم» ، «الصیام» آمده است. 3- جمله «أن الفواحش‏رجل» را افزون بر آن دارد. 4- بجاى «نحن اصل الخیر»، «أنا اصل الحق» آمده است. 5- بجاى «فروعه»، «فروع‏الحق» آمده است. 6- بجاى «فروعه معصیة‏الله»، «فروعهم الفواحش» آمده است. 7- «ثم کتب» را ندارد. این اختلافات حاکى از این است که حدیث نقل به معنا شده است؛ بنابراین بعید نیست در اصل چنین بوده باشد: ولایتنا اصل الخیر و فروعه الطاعات و ولایت عدوّنا اصل الشر و فروعه المعاصى؛ یعنى ریشه خوبى دوستى ماست و شاخه‏هایش طاعات و ریشه بدى دوستى دشمنان ماست و شاخه‏هایش معاصى.

5) ظاهر و باطن در نظر متصوفه

متصوفه در این نظر که ظاهر قرآن رمز و مثلى است که به حقیقتى دیگر اشاره دارد و ظاهر قرآن مراد خداوند نیست، بلکه صرفا همان حقیقت دیگر مراد خداست، با غلات هم عقیده‏اند؛ لکن برخلاف غلات که معتقد بودند، باطن قرآن رجل است، متصوفه معتقدند، باطن قرآن نفس آدمى است؛ لذا ظاهر همه الفاظ قرآن را به نفس و حالات آن تأویل مى‏کنند.

ناگفته نماند برخى از متصوفه هم ظاهر قرآن را مراد خدا مى‏دانند و هم آنچه را که باطن قرآن مى‏خوانند؛ لکن فهم باطن قرآن را ویژه خویش مى‏شمارند. برخى از مواردى را که متصوفه باطن قرآن خوانده‏اند، چنین است:

- سهل شوشترى درباره آیه «لتنذر اُمّ القرى و من حولها» [انعام 92] گفته است: «تفسیر ظاهرى «ام‏القرى» مکه مکرّمه و مقصود باطنى آن قلب است و منظور از «من‏حولها» اعضاء و جوارح است و مراد آیه بیم دادن مردم است که دلها و اعضاى خود را از لذات معاصى و منکرات نگهدارند »] 18].

- ابوعبدالرحمن سُلّمى درباره آیه «ألم‏تر أن‏اللّه أنزل من السماء ماء فتصبح الأرض مخضرة» [حج 63 ]گوید: «یکى از متصوفه گفته است: [یعنى:] آب‏هاى رحمت را از ابرهاى قرب نازل کرد و به [روى [دلهاى بندگانش چشمه‏هایى از آب رحمت گشود؛ زان پس رویاند و با زیور معرفت سبز ساخت ....» [19].

- نجم‏الدین دایه در مورد آیه «یا ایهاالذین آمنوا قاتلوا الذین یلونکم من الکفار ولیجدوا فیکم غلظة» [توبه 123] گوید: «و قاتلوا الذین یلونکم من الکفار یعنى: با کافران نفس و صفاتش بوسیله مخالفت با خواهش‏هایش و تبدیل صفاتش و واداشتن آن به اطاعت خدا و مجاهده در راه او جهاد کنید؛ زیرا آن حجاب تو از [وصال به [خداست. «ولیجدوا فیکم غلظة»؛ یعنى: [باید در شما بیابند] تصمیمى صادقانه در فانى ساختن آن با رها کردن خواهشها و لذتها و نیک پنداریهایش و مبارز با خواسته‏هاى آن و واداشتنش به پیروى در طلب حق»[20].

چنین معانى باطنى که متصوفه ارائه مى‏دهند- حتّى اگر منکر ظاهر قرآن نباشند- پذیرفتنى نیست؛ زیرا این معانى- بدون انضمام بینش صوفیانه به معانى قرآن- از ظاهر قرآن بر نمى‏آید.

- مغنیه در رد عقیده متصوفه گوید: «چنین پندارى به هیچ دلیلى مستند نیست؛ چون خداى سبحان همه مردم را به تکلیف واحدى مکلّف ساخته است و میان گروهها و افراد فرق ننهاده و همه را با قرآن کریم مخاطب ساخته و عمل بدان را بر آنان واجب گردانیده است و محال است که آنان را به چیزهایى امر کند که آنها را نمى‏فهمند و بدانها راه نمى‏برند. چگونه چنین باشد؛ در حالى که خدا قرآن را به عربى مبین متصف ساخته است» [21].

نیز علامه طباطبائى گوید: «متصوفه به جهت سرگرمى به سیر در باطن آفرینش و توجّه به مقام آیات انفسى- بدون عالم ظاهر و آیات آفاتى- در بحث خود به تأویل محدود شدند و تنزیل را کنار گذاشتند. این امر مردم را به تأویل و پرداختن جملاتى شاعرانه و استدلال از هر چیز بر هر چیز جرئت داد؛ حتّى تا به آنجا انجامید که آیات را با حساب جُمَل تفسیر کردند و کلمات را به زبر و بینات و حروف نورانى و ظلمانى و جز آنها برگرداندند، و حال آنکه واضح است که قرآن نازل نشده تا فقط متصوفه را هدایت کند و نه مخاطبان آن اهل علم اعداد و اوفاق و حروفند و نه معارف آن بر اساس حساب جمل مبتنى است که منجمان آن را پس از انتقال [علم] نجوم از] زبان[ یونانى به [زبان] عربى برقرار کردند»[22].

6) ظاهر و باطن در نظر علامه طباطبائى

به نظر مى‏رسد، حاصل نظر علامه طباطبائى در خصوص ظاهر و باطن قرآن چنین است که هر بیان لفظى قرآن برخاسته از یک معرفت کلّى و هر معرفت کلّى برآمده از یک معرفت کلى‏تر است تا برسد به اصل قرآن که در لوح محفوظ است و همه معارف قرآنى از آن سرچشمه گرفته است. نسبت هر معرفت به معرفت بالاتر از نظر دلالت نسبت مثل به ممثل است؛ بنابراین ظاهر قرآن همان معنایى است که در مرتبه نخست از مراتب معانى قرآن قرار دارد و بطون قرآن تمام معناهایى است که در طول همان معنا واقع است[23].

براى نمونه در آیه «فاجتنبوا الرِجْسَ من الاوثان»(1) [حج 30] خدا از پرستش بتها نهى کرده است و این نهى مثالى از یک نهى گسترده‏تر، یعنى نهى از پرستش غیرخداست که هم شامل نهى از پرستش بتهاست و هم نهى از پرستش غیر آن مانند شیطان و حتى خواهشهاى نفس. همچنین نهى از پرستش غیرخدا نیز مثالى از یک نهى فراگیرتر، یعنى از توجه به غیر خداست [24].

علامه طباطبائى این مثال را به بیانى دیگر چنین شرح مى‏دهد: «خداى متعال در کلام خود مى‏فرماید: «واعبدواالله ولاتُشرکوا به شیئا»(2) [نساء 36]. ظاهر این کلام نهى از پرستش معمولى بتهاست؛ چنانکه مى‏فرماید: «فاجتنبوا الرجس من الاوثان»[حج30]؛ ولى با تأمل و تحلیل معلوم مى‏شود که پرستش بتها براى این ممنوع است که خضوع و فروتنى در برابر غیر خداست و بت بودن معبود نیز خصوصیتى ندارد؛ چنانکه خداى متعال اطاعت شیطان را [نیز] عبادت او شمرده، مى‏فرماید: «ألم أعهَدْ الیکم یا بنى‏آدم أن لاتعبدوا الشیطان»(3) [یس 60]، و با تحلیلى دیگر معلوم مى‏شود که در طاعت و گردن نهادن انسان میان خود و غیر فرقى نیست. همانطور که از غیر نباید اطاعت کرد، از خواستهاى نفس [نیز] نباید اطاعت کرد؛ چنانکه خداى متعال اشاره مى‏کند: «أفرأیتَ‏مَنِ اتخذ الههُ هواه»(4) [جاثیه 23]، و با تحلیل دقیقترى معلوم مى‏شود که اصلاً به غیر خداى متعال نباید التفات داشت و از او غفلت کرد؛ زیرا توجّه به غیر خدا همان استقلال دادن به او و خضوع و کوچکى نشان دادن در برابر اوست، و این همان روح عبادت و پرستش است که خداى متعال مى‏فرماید: «ولقد ذَرَأنا لجهنّم کثیرا من الجن‏والانس» تا آنجا که مى‏فرماید: «اولئک هم الغافلون»(1) [اعراف179].

چنانکه ملاحظه مى‏شود، از آیه کریمه «ولاتشرکوا به شیئا» ابتدائا فهمیده مى‏شود، اینکه نباید بتها را پرستش کرد و با نظرى وسیعتر اینکه از دیگران به غیر اذن خدا نباید اطاعت کند و با نظرى وسیعتر از آن اینکه انسان حتى از خواهش دل خود نباید پیروى کند و با نظر وسیعتر از آن اینکه نباید از خدا غفلت کرد و به غیر او التفات داشت.

همین ترتیب - یعنى ظهور یک معناى ساده ابتدائى از آیه و ظهور معناى وسیعترى بدنبال آن و همچنین پیدایش معنائى در زیر معنائى- در سرتاسر قرآن مجید جارى است و با تدبر در این معانى معناى حدیث معروف- که از پیغمبر صلى‏الله‏علیه‏و‏آله‏وسلم مأثور و در کتب حدیث و تفسیر نقل شده است که «إنّ للقرآن ظهرا و بطنا و لبطنه بطنا الى سبعة البطن»(2)- روشن مى‏شود.

بنابر آنچه گذشت، قرآن مجید ظاهر و باطن دارد و هر دو از کلام اراده شده‏اند؛ جز اینکه این دو معنا در طول هم مرادند؛ نه در عرض هم. نه اراده ظاهر لفظ اراده باطن را نفى مى‏کند و نه اراده باطن مزاحم اراده ظاهر است»[25].

همو در جاى دیگر درباره کیفیت معانى باطنى قرآن گوید: «قرآن از حیث معنا مراتب گوناگونى دارد که از جهت طولى بر یکدیگر مترتبند. [این معانى] نه در یک عرض هستند تا استعمال لفظ در بیشتر از یک معنا لازم بیاید [که ممتنع است]؛ نه مثل مجاز است؛ نه از قبیل لوازم متعدد براى ملزوم واحد؛ بلکه آنها معناهایى مطابق یکدیگرند که لفظ بر هر یک از آنها- به حسب مراتب فهم‏ها- دلالت مطابقى دارد»[26].

1) و بسیارى از جن و انس را براى دوزخ آفریدیم ... آنان بى‏خبرند.

2) قرآن ظهر و بطنى دارد و بطنش بطنى دیگر تا هفت بطن.

7) ظاهر و باطن در تحلیل عقلى

براى تجزیه و تحلیل عقلى ظاهر و باطن باید پاسخ این پرسش کاوش شود که چه معانى و مضامینى را مى‏توان موافق قرآن دانست. جهت آن است این است که اساسا مضامینى را که موافق قرآن نباشند، نه رواست که آنها را ظاهر قرآن نامید و نه باطن‏قرآن.

شایان ذکر است که نسبت معانى به قرآن سه گونه است: برخى موافق قرآن، برخى مخالف قرآن و بالاخره برخى مفارق از قرآن‏اند.

به عبارت روشنتر بعضى از مضامین را مى‏توان به قرآن نسبت داد و قرآن نه با آنها مخالفت دارد و نه بى‏ارتباط است؛ براى مثال مضامین «پدر و مادر را کتک مزن! به آنان دشنام مده! آنان را گرامى بدار» همگى با جمله «لاتَقُل لَهُما اُفًّ»(1) [اسراء23]موافقت دارند. همچنین، مضمون «دریاى شیرین حاصل از ریزش آب رودخانه‏ها به دریا، و دریاى شور واقع در حوزه اصلى که به یکدیگر تلاقى پیدا مى‏کنند، بدون آنکه به حوزه همدیگر تجاوز کنند» [27] به عنوان تفسیر «مَرَجَ الْبَحْرَیْنِ یَلْتَقِیانَ. بَیْنَهُما بَرْزَخٌ لایَبْغِیانَ»(2)[ رحمن19و20] موافق قرآن تلقى مى‏شود.

برخى دیگر از مضامین با قرآن مخالفت دارند و قرآن آنها را برنمى‏تابد؛ مثل مضمون «آبهاى شیرین واقع در سفره‏هاى زیرزمینى و آبهاى شور دریاها» به عنوان تفسیر «البحرین» در آیات اخیرالذکر که با جملات «یَلْتَقِیانَ» و «یَخْرُجُ مِنْهُما اللُؤْلُؤُ وَالْمَرْجان»(3)[ رحمن 22 ]مخالفت دارد؛ چون آن آبها با یکدیگر تلاقى ندارند و در آبهاى زیرزمینى لؤلؤ و مرجان به عمل نمى‏آید؛ بعلاوه در عرف بر آبهاى زیرزمین، دریا اطلاق نمى‏کنند؛ بویژه آنکه این آبها در زیرزمین به صورت دریا نیست؛ بلکه به شکل ذرات در لابلاى خاک و شن‏اند [28].

بالاخره برخى دیگر از مضامین هیچیک از نسبتهاى موافق یا مخالف را با قرآن ندارند و اساسا مفارق و جداى از قرآن‏اند. قرآن نه آنها را تصدیق مى‏کند و نه تکذیب؛ مثل «على علیه‏السلام و فاطمه علیهاالسلام » به عنوان تفسیر یا تأویل «البحرین» در آیه مورد بحث که اصولاً میان آنها ارتباطى وجود ندارد والبته چنین مضامینى را نیز- نظیر مضامین نوع دوم- روا نیست، به قرآن نسبت داد،[29] جز از باب تمثل [30 [؛ یعنى: على علیه‏السلام و فاطمه (س) مثل دو دریاى از علم و طهارت خوانده شوند که در دامانشان حسن علیه‏السلام و حسین علیه‏السلام چون لؤلؤ و مرجان تربیت یافته‏اند.

حاصل بحث آنکه از سه نوع مضامین مذکور تنها آنهایى را که با قرآن موافقت دارند، مى‏توان بدان نسبت داد و به عنوان معانى قرآن تلقى کرد.

مضامین موافق قرآن خود دو نوعند: یکى آنچه مراد الهى است و خداوند به هنگام نزول قرآن، آن را اراده کرده است و از آن به مراد جدّى تعبیر مى‏شود و دیگر آنچه لازم مراد الهى است و بسا خداوند به هنگام نزول قرآن، آن را قصد نکرده است که آن را معناى التزامى مى‏گویند[31].

مى‏توان مراد جدّى قرآن را ظاهر و معناى التزامى قرآن را باطن نامید؛ چون آن هم با مضمون روایات صحیح معصومین علیه‏السلام موافقت دارد و هم با فهم عرفى و هم با فهم عقلانى. چنین ظاهر و باطنى برخلاف آنچه معتقد غلات و متصوفه است، مصدّق یکدیگرند، نه مفارق از یکدیگر.(1)

1) شرح این مجمل به نوبتى دیگر موکول مى‏شود.

منابع

1) راغب، مفردات الفاظ القرآن، ذیل ظهر.

2) همان، ذیل بطن.

3) مجلسى، بحارالأنوار 89/83 و طباطبائى، المیزان 3/71.

4) مجلسى، پیشین 89/97 و 92.

5) سعدبن‏عبدالله، المقالات و الفرق 51.

6) همان 85.

7) مجلسى، پیشین 24/301 و حویزى، تفسیر نور الثقلین 2/25.

8) خوئى، معجم/ رجال الحدیث، ذیل محمدبن منصور الکوفى.

9)) مجلسى، پیشین 24/303 و 79/236.

10) خوئى، پیشین، ذیل داودبن‏کثیر رقى.

11) مجلسى، پیشین 24/300.

12) همان 301.

13) ر.ک: حرّ عاملى، وسائل‏الشیعه 1/81 و 10 و 14 و 18.

14) مجلسى؛ پیشین 24/301 و صفار، بصائرالدرجات 536.

15) مجلسى؛ پیشین 299.

16) خوئى، پیشین، ذیل حفص المؤذن و بشیر الدهان.

17) مجلسى، پیشین.

18) هاشم معروف حسینى، تصوف و تشیع، ترجمه سید صادق عارف 182-183.

19) محمدحسین ذهبى، التفسیر و المفسرون 2/388.

20) همان 396-397.

21) مغنیه، المعالم الفلسفیة الاسلامیة 202.

22) طباطبائى، پیشین 1/71.

23) همان 3/64 و 72 وهمو، قرآن در اسلام 27-28 و همو، شیعه در اسلام 47-50.

24) ر.ک: طباطبائى، شیعه در اسلام 49.

25) همو، قرآن در اسلام 27-28.

26) همو، المیزان 3/64.

27) ر.ک: جمعى از نویسندگان، تفسیر نمونه، ذیل آیه 19 و 20 رحمن و مغنیه، تفسیرالکاشف، ذیل همان آیه و طنطاوى، تفسیرالجواهر، ذیل همان آیه.

28) ر.ک: جمعى از نویسندگان، پیشین.

29) ر.ک: مغنیه، پیشین.

30) ر.ک: شعرانى، مقدمه تفسیرمنهج‏الصادقین 1/12.

31) ر.ک: مظفر، اصول الفقه 2-1/108.